

## کلیک کنید

متن پیاده سازی شده جلسه صد و بیست و ششم خارج اصول 22 خرداد 1400

## بسمه تعالی

### مسائلی از اجتهاد و تقلید؛ اشتراط حیات در مرجع تقلید آری یا نه؟

گفته شد در مرحله تحقیق باید به نکاتی توجه کرد، نکته اول (ماهیت شناسی تقلید) گذشت. قبل از پرداختن به نکته دوم تذکری را نسبت به درس گذشته می دهیم؛ در جلسه گذشته و در توضیح دوران امر بین تعیین و تخییر مثال هایی ذکر شد و گفته شد که گاهی دوران امر بین حجت قطعی و حجت مشکوک است و گاهی بین اقل و اکثر است مانند یقین به اینکه مسح کل پشت پا کافی است و مسح بخشی از پشت پا مشکوک است پس مسح کل پشت پا دائر است بین تعیین و تخییر. در مواردی که دوران بین اقل و اکثر است گرچه می توان آن را از تعیین و تخییر دانست ولی اصطلاحاً به آن تعیین و تخییر نمی گویند لذا برخی می گویند ما در دوران امر بین تعیین و تخییر قائل به احتیاط هستیم ولی وقتی به اقل و اکثر و مثال مسح پا می رسند، برائت را جاری می کنند. اگر بخواهیم برای تعیین و تخییر مثال بزنییم و شک در حجت هم نباشد باید مثال متباینین را مطرح کرد مثلاً می دانیم اگر زکات فطره را به فقیرای امامی بدهیم کفایت می کند ولی اگر به غیر فقیر بدهیم مانند ساخت پل و راه، یا به فقیر غیر امامی بدهیم، این ها مشکوک هستند پس دادن زکات به فقیر امامی یکی از چند شق تخییر است؛ هرچند به گمان ما این مثال هم نهایتاً به اقل و اکثر می رسد و لذا قائل به برائت هستیم اما وقتی آقایان مثال می زنند این مثال را مطرح می کنند و مثال برای دوران امر بین تعیین و تخییر در حجت هم همین دوران امر بین تعیین تقلید از مجتهد زنده و تخییر بین زنده و مرده است. نکته دوم در تحقیق مسأله : باید دید تقلید در شرع چه مقدار موقعیت دارد؟ آیا موضوعیت دارد یا تقلید در کنار احتیاط و برای رسیدن به اطمینان است؟ بدین معنا که انسان مطمئن شود حداقل در اکثر موارد درست عمل می کند. اگر نگاه ما به تقلید، موضوعیت داشتن آن باشد این فتوای صاحب عروه که عمل عامی بدون اجتهاد و تقلید باطل است، وجه پیدا می کند ولی اگر کسی بگوید تقلید وسیله خوبی است چون یا اصابت به واقع پیدا می کند یا عذر است اما تقلید در احکام، اصالت ندارد، در این صورت دیگر برای تقلید موضوعیت قائل نشده است.

حال می گوئیم اگر رویکرد ما موضوعیت دادن به تقلید باشد در این صورت بیشتر باید طرف اشتراط حیات در مرجع تقلید رفت تا وقتی که تقلید را راهی برای رسیدن به اطمینان بدانیم مانند رجوع به متخصص در سائر علوم و فنون لذا اگر بدانیم دارویی که پزشک مرده در 300 سال قبل تجویز کرده بهتر از داروی پزشک زنده است از همان داروی پزشک مرده استفاده می کنیم. نظر ما هم در حاشیه عروه این است که اگر تقلید از میت ابتدائاً، برای مقلد علم آور شود، می تواند تقلید بکند لکن فتأملوا زیرا باید توجه کرد که اگر علم یا اطمینان بیاید دیگر اسم آن تقلید نیست بلکه به اطمینان خود عمل می کند وگرنه اگر موضوع تقلید محقق شود، نمی توان از مرده تقلید کرد.

نکته سوم : این نکته، هم تحقیق را پیش می برد و هم ملاحظه ای جدی بر کلام آقایان مخصوصاً آقای خوئی است. این مسأله تقلید از مجتهد زنده یا مرده، بیشتر عقلی عقلائی است لذا نمی توان آیه ای مانند «فاسألوا اهل الذکر» را مطرح کرد و گفت برای مقلدی که الان می خواهد تقلید کند باید سراغ اهل الذکر زنده برود ولی کسی که قبلاً تقلید می کرده می تواند باقی بماند و فرقی

نمی‌کند که اهل الذکر او مرده باشد یا نه چون الان می‌خواهد عمل کند نه اینکه به اهل الذکر رجوع نماید. این روش بحث صحیح نیست خب به این قائل محترم می‌توان گفت که تقلید، همان رجوع جاهل به عالم است و قرآن هم غیر از این چیزی نمی‌گوید خب در این صورت باید دید که اقتضای رجوع جاهل به عالم چیست؟ آیا اقتضا دارد که مرجع زنده باشد یا می‌تواند مرده باشد یا بین ابتدا و استمرار تفاوت است؟ به نظر ما باید ادله تقلید را در یک نظام حلقوی که یُفسر بعضها بعضاً قرار داد سپس دید آیا اصلاً نوبت به استصحاب می‌رسد؟ ادله چه اقتضا می‌کند؟ پس نباید ادله را جدا جدا دید و روی دلالت تصویری آن‌ها حساب کرد مثلاً گفت اهل الذکر یا فقها به مردگان اطلاق نمی‌شود. بلکه ممکن است نتیجه هر دو راه یکی باشد ولی فرآیند دوم صحیح نیست.

نکته چهارم (بیان رأی نهایی) : اگر مرجعیت تقلید را صرف مرجعیت علمی ندانستیم و مرجع تقلید را زعیم المسلمین دانستیم آیا می‌توان گفت مرده زعیم المسلمین است؟ حرف ما به آقای خوئی این است که شما فرمودید مجنون نمی‌تواند مرجع باشد چون مرجعیت یک نوع زعامت و امتداد امامت است خب پس چرا تقلید از میت را در بعضی از صور می‌پذیرید؟ اینکه بگویید مجتهد با موت ارتقا پیدا می‌کند به درد زعامت نمی‌خورد. فرض کنید مجتهد میت اعلم العلماء باشد خب مگر او می‌تواند زعیم باشد؟ پس طبق این فرض مرجع تقلید باید زنده باشد مطلقاً مطلقاً [چند بار مطلقاً گفتیم در مقابل تفصیل‌های مختلفی که داده شده بود] اما اگر مرجع تقلید را کسی بدانیم که به او رجوع می‌شود تا حکم خدا را بفهمیم خب طبق این نگاه واقعاً جا برای چانه زنی است که حتماً لازم نیست زنده باشد. اما بنده باز هم می‌گویم باید زنده باشد زیرا مرده رأی ندارد و او مانند بچه است، اصلاً بحث شأن مجتهد نیست بلکه حرف ما این است که اصلاً او رأی ندارد؛ نگوید که رأی برای روح است نه جسم تا با مردن از بین برود زیرا ما می‌گوییم منظور از رأی نداشتن میت این است که برای مقلد خود رأی ندارد چون اگر رأی داشت می‌توانست بگوید نظر من در فلان مسأله عوض شد مانند مرجعی که در زندان است و تبدیل رأی پیدا کرده و نمی‌تواند آن را به مقلدان برساند؛ از این چنین مجتهدی هم نمی‌توان تقلید کرد.

بله در برخی از مسائل اگر مجتهد، هزار سال هم عمر کند نمی‌گوید نماز 5 رکعت است یا طواف 8 شوط است و رأی او تغییر پیدا نمی‌کند ولی چنانکه در عروه آمده و محشین هم قبول کردند در ضروریات و یقینیات تقلید معنا ندارد. پس چون مورد تقلید جایی است که احتمال تغییر رأی مجتهد می‌رود لذا تشترط فی المقلد الحیاء مطلقاً.

الحمد لله رب العالمین